

تقدیس ذات و نفس حاکمیت

چند شب قبل (بیست و نهم اکتبر) بر حسب تصادف فرصت دست داد و من هم چون برخ عظیمی از هموطنان خارج کشوری به تماشای تلویزیون « آریانا» ی آقای « بیات » - چون در این قحطی نام آریانا پناهی گسترده کاسبکاران حرفه یی ، چند «آریانا» به وجود آمده است ، اسم مالک تلویزیون به غرض تشخیص آن به کار رفته است - نایل آدمم . مگر با تاسف این فرصت گرانبها سخت کوتاه بود ، و من نتوانستم بیش از (5 الی 10) دقیقه از آن بهره ! گیرم . برنامه ای که توجه من را جلب نموده بود و اگر ناگزیر به ترک آن نمی شدم تا انجام آنرا دنبال می نمودم ، به اصطلاح میزگردی بود با شرکت آقایان ! « رنجبر ، ملا مجاهد ، هوتکی و میزبان برنامه » . - چون نه در آغاز برنامه بودم و نه هم در انجام آن ، معلوماتم در مورد افراد متذکره در همین حدود می باشد -

تا آن جایی که در جریان آن دقایق کوتاه از بحث فهمیدم ، گویا در به اصطلاح پارلمان اداره مستعمراتی - بخوانید « طویله اورژانس » - بحثی میان برخی از « اردل مخلوقات » در رابطه با کلمه « شهید » و چگونگی تخصیص آن به فرد معینی وجود داشته است . (اردل مخلوقات که نقطه مقابل اشرف مخلوقات است ، در واقع خوبترین نامیست بر اعضای طویله اورژانس . چه در تمام کره ارض و در تمام ادوار تاریخ هیچ حیوانی را نمی توان سراغ گرفت که به خاطر تامین منفعت خود ، به منفعت نوع خویش خیانت ورزیده باشد . و اگر احیانا گاهی همچو تبارزاتی به مشاهده رسیده ، بیشتر از تبارز ذات آن حیوان ، محصول تربیتی بوده که از انسان دیده است) .

این که در آن جمع بزرگ چه کسی از کدام موضعی دفاع و نمایندگی می نمود با تاسف نتوانستم ؛ مشخص سازم ، مگر مواضع آنها در آن میزگرد قرار آتی بود :

1 - رنجبر ادعا داشت : از آن جایی که در تمام این سه دهه تمام آنهایی که در زیر پرچم قدرت های حاکم کشته شده اند ، به شکلی مدافع خاک و تمامیت ارضی کشور بوده اند و در اطاعت از حاکمیت موجود آن زمان جان باخته اند ، باید مانند مجاهدین « شهید » شمرده شوند .

2 - ملا مجاهد نظر می داد : « شهید» فقط آنهایی اند ، که در زمان « جهاد » ضد شوروی برای «اعلای کلمه الله » کشته شده اند . تمام آنهایی که در جنگ های داخلی میان احزاب ، اداره ربانی و گلبدین ، اداره ربانی و طالب و اکنون کشته شده و یا می شوند هیچ یک « شهید » نبوده و به مثابه قربانیان جنگ به شمار می روند .

3 - از هوتکی و میزبان چیزی در زمینه نشنیدم .

با آن که از همان روز نخست قصدم بر آن بود تا در این مبحث داخل شده ، عمق آن افکار و طرف دیگر ورق را که از جانب آنها پوشیده نگه داشته می شود ؛ به بحث گیرم ، اما به خاطر دست یابی به کل برنامه ، صبر پیشه نموده ، تلاش کردم تا بر مجموع مطالب آن نشست ؛ دست یابم ، مگر شوربختانه نتوانستم آنرا به دست آورم . از این رو مطلب کنونی را که در دست دارید ، هر چند به خاطر آن کمبود نقصان خودش را دارد ، و صرف به تحلیل همان دو موضع بیشتر تمرکز یافته است ، باز هم می توان از آن به مثابه آغاز یک بحث تاریخی استقبال نموده به تکمیل آن کوشید .

مثل همیشه قبل از آن که وارد اصل بحث شویم لازم است به غرض توحید مفاهیم ، نخست از همه معانی « شهید » و « حاکمیت » را بشگافیم باشد از آن طریق به درک بهتر مطلب کمکی صورت گرفته بتواند .

1 - کلمه عربی « شهید » که در تمام زبان های کره ارض معادل خویش را دارد ، یکی از واژه های قرآنی بوده ، در تمام قرآن به همین شکل مفرد (36) بار در (32) آیت در سوره های « بقره 3 بار ، آل عمران 1 بار ، نساء 7 بار ، مائده 2 بار ، انعام 1 بار ، یونس 2 بار ، رعد 1 بار ، نحل 3 بار ، اسراء 1 بار ، حج 2 بار ، قصص 1 بار ، عنکبوت 1 بار ، احزاب 1 بار ، سبا 1 بار ، فصلت 2 بار ، احقاف 1 بار ، فتح 1 بار ، ق 2 بار ، مجادله 1 بار ، بروج 1 بار و عادیات 1 بار » به کار برده شده است . مگر در تمام آن موارد هیچ گاهی به مفهومی که ما امروز از آن برداشت می نماییم ؛ به کار نرفته در همه جا به معنی گواه و شاهد ؛ کاربرد داشته است . این که از چه زمان و به وسیله چه کسی بار اول به جای « قتل فی سبیل الله » - کشته شده در راه خدا - به کار گرفته شده است ، بر اساس محدودیت ماخذ دست اول به همان متن و زبان اصلی ، مشکل است پاسخ روشن و صریح برایش یافت . بادر نظر داشت برخی از متون قدیم تاریخ ، چون « المغازی ، فتوح البلدان ، تاریخ طبری و ... » که حد اقل یکی دو قرن فاصله زمانی بین تحریر آنها و تدوین قرآن وجود دارد و می شود طی این مدت طولانی هر نوع اتفاقی را ممکن دانست ، برای اولین بار در غزوه احد از « حمزه » و بعد از واقعه عاشورا از « حسین » به لقب « سید الشهداء» یاد آوری صورت گرفته است . و اما این که چنین لقبی را آیا پیشوای اسلام خود بر « حمزه » نهاده و یا بعد ها این تسمیه صورت پذیرفته ، امری نیست که به سادگی و های وهوی اسلام سیاسی بتوان به آن پاسخ گفت .

امروز در تمام مناطقی که اسلام در آنجا حاکمیت دارد و یا آن کشور هایی که باشندگان آن مسلمان اند چه در اکثریت و چه هم در اقلیت ، واژه شهید چنین مفهومی را افاده می کند :

شهید : - ع - [ص ۱] شاهد ، عالم به حاضر و غایب ، دیدارکننده با خدا و واصل به حق با نثار جان در راه حق + ازنام های خدا - فرهنگ کامل صفحه 651

شهید : [ع] (ص ، ۱) 1 - آن که در راه یک آرمان به ویژه آرمان دینی یا وطنی کشته شود ، 2 - عنوانی برای عارفان ، شاعران و دانشمندان بوده است ، 3 - از نام های خداوند - فرهنگ بزرگ سخن ، جلد 5 صفحه 4627

شهید : [ش] (ع ص ، ۱) کشته در راه خدا. (ترجمان البلاغه) ، (دهار) ، (مذهب الاسماء). کشته شده در راه خدا. آنکه بشهادت دست یافته بود در راه خدا. کشته شده بی قصاص و دیت. - لغت نامه دهخدا ، جلد 9 صفحه 12896.

مرادف این کلمه به زبان انگلیسی Martyr آمده است. کلمه متذکره در صفحه 704 "Gage Canadian Dictionary" چنین تعریف شده است : فردی که به خاطر انجام وظیفه مقدسی مرگ را انتخاب نماید. و یا کسی که به خاطر عقاید مذهبی و یا سایر اعتقاداتش کشته شود.

به همین سان مرادف این کلمه در زبان آلمانی Märtyrer(in) تلفظ گردیده در دایرة المعارف آزاد « wikipedia » چنین مشخص گردیده است : در اصل از کلمه یونانی « شاهد ، شهادت نامه و سند » آمده به کسی گفته می شود : 1 - به خاطر اظهار اعتقادات مذهبی اش پذیرای مرگ گردد. 2 - به معنای دیگر کسی را می توان شهید نامید، که نه به خاطر اعتقادات مذهبی بلکه به علت معتقدات دیگری چون « معتقدات سیاسی » به قتل رسیده باشد .

در رابطه با این مطلب خلاف ما در ی زبانان ، که کار زیادی در پیوند با آن انجام نداده ایم و حتی با عدم درک درست معنای آن شکستن چلم چرس خود را نیز شهادت نامیده ایم - بین سالهای 1361 و 1362 که وهابی ها تازه به وسیله «سیاف» به فرمان استخبارات عربستان سعودی ، به افغانستان فرستاده می شد ند یک تن از آن اعراب در عرض راه بین « تری منگل و پغمان » ضمن بی حرمتی به گور های بعضی از شهدا که با بیرق های سرخ مشخص بودند ، چلم چرس یکی از قوماندان های سیاف را نیز شکستاده بود . قوماندان موصوف از این بی حرمتی آن قدر عقه مند شده بود که در اولین فرصت مناسب ، عرب مذکور را تیر باران نموده به سیاف گزارش داد که شخص موصوف نفر روسها برآمده ، خود را به قوای روس داوطلبانه تسلیم نمود. اما وقتی یکی از دوستان که باوی از نزدیک شناخت داشت از چگونگی قضیه پرسان نمود با همان لحن لومپانانه که لحن اکثریت قریب به اتفاق قوماندانان جهادی بود؛ جواب گفت: بادر جان ، کتی (همراه) دامن کشال خود چلم مارا شهید ساخت . نوکرتام (نوکرات هم) برابر توتته های چلم سوراخ سوراخ کدم (کردم) - در کشور های اروپایی در همین رابطه کار زیادی صورت گرفته ، ریشه ها و کاربرد های اولیه آنها نه تنها در دیانت های « یهود و مسیح » جست وجو نموده اند بلکه در مدنیت یونان نیز به کاوش دست یازیده اند ، که در اینجا به خاطر اجتناب از تطویل کلام از آن می گذریم .

در همه حال این کلمه ، به همان سانی که از دیدگاه مذهبی تعریف شده و به ویژه در زبان فارسی ، عربی ، پشتو و سایر زبان هایی که مسلمانان بدان تکلم می نمایند ، از بار مذهبی غلیظی برخوردار است ؛ از همان آوان از طرف فلاسفه ، علمای غیر مذهبی و حتی لائیک نیز به کار گرفته شده به صورت عام به کسی نسبت داده می شده ، که به خاطر داشتن یک عقیده اعم از مذهبی ، سیاسی و یا اجتماعی ، به خاطر دفاع از حق خویش اعم از طبیعی و یا اجتماعی ، به خاطر دفاع از میهن و . . . به قتل رسیده باشد .

2 - حاکمیت : این واژه که در اصل عربی و در زبان فارسی - دری در بیشتر فرهنگهای لغات به فرمانروایی ترجمه گردیده ، به مثابه یک مفهوم سیاسی در « دانشنامه سیاسی » آقای « داریوش آشوری » چنین تعریف گردیده است :

« حاکمیت sovereignty یا فرمانفرمایی ، قدرت عالی دولت که قانونگذار و اجراکننده ی قانون است و بالاتر از آن قدرتی نیست . حوزه ی حاکمیت یا فرمانفرمایی یک دولت شامل آن قلمروی از کار برد قدرت است که در آن ، بنا به حقوق بین الملل ، دولت خود مختار است وزیر نظارت قانونی دولتهای دیگر یا در گیر با حقوق بین الملل نیست . حاکمیت شامل این مفاهیم است : (الف) اختیار وضع و اصلاح قوانین بر حسب نظام قانونی کشور ؛ (ب) قدرت سیاسی و اخلاقی دولت ، از آن جهت که « قدرت قانونی » در قلمرو خویش به شمار می آید ؛ (پ) استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه سیاسی . » - صفحه 128 ، دانشنامه سیاسی ، داریوش آشوری به همان پیمانته که در تعریف « حاکمیت » بین دانشمندان اختلاف ناچیز وحتا می توان گفت که به صورت نسبی در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد ، در رابطه با « حقانیت حاکمیت » برداشت ها متفاوت ، متعارض و متضاد همدیگر بوده از زمانه های قدیم بدین سو ، بنا بر اشکال متعدد و متفاوت پیدایش آن ، باور ها نیز نسبت به آن از تجانس کمتری برخوردار بوده است . جادارد به خاطر ایضاح مطلب اندکی بیشتر در این مورد مکث صورت گیرد باشد در پرتو آن ، دید روشن تری از قضایا به دست آمده بتواند .

دریافت این که آیا «حاکمیت» در یک مقطع معین تاریخ «حقانیت» داشته و یاخیر، متناسب به سطح رشد فکری انسان، از همان نخستین روزهای درزبداشتن کتله های اجتماعی انسان به دو لایه و بعد ها دو طبقه جدا، متخاصم اما همگون «حاکم» و «محموم» به وجود آمده و در بستر زمان به مثابه یک مشغله فکری و یکی از مباحث اساسی بخش عظیمی از دانشمندان و فلاسفه را تشکیل داده است. اگر از آن روز گاری که تا آن زمان بشر مجبور نبود خوب و بد اعمال خویش را با پوشش دیگری به نمایش بگذارد، و زور خود را گفته به توجیه آن ضرورت نداشت بگذریم، خواهیم دید که اولین توجیهاات در این زمینه به غرض پوشاندن قهرعریان و حاکمیت زور، به ماوراءالطبیعه نسبت داده شده، گاهی به شکل «جادو»، زمانی به صورت «نظرکرده» و وقتی هم زیر پوشش «انتساب به خدایان» به مردم عرضه شده است. مطالعه کتاب های اساتیری در تمام مدنیت ها بزرگترین گواه به خاطر اثبات این مدعا به شمار می رود. چنانچه پرداختن فردوسی در شاهنامه به «فره ایزدی» و نقش این «عامل قدسی» در تایید و استمرار حاکمیت یک فرد و یا خانواده، بخشهای زیادی از قسمت استوره بی اثر جاودانی را به خود اختصاص داده است.

صدها سال لازم بود تا بشر از آن مرحله عبور نموده، شاهد نوع دیگری از ادعای «حقانیت حاکمیت» باشد. و آن هم این که فردی با ادعای داشتن رابطه با ماورالطبیعه و داشتن رسالت از آن مرجع، تعدادی را به طرف خود جلب نموده، به وسیله تبلیغ و شمشیر حاکمیت خود را برقرار نموده است. با آن که در این جا از «فره ایزدی» دیگر صحبتی در میان نیست، اما تایید قدسی «حقانیت حاکمیت» به قوت خود باقی می ماند. مشکل کار وقتی تبارز می یابد که فرد مورد نظر و یا به عبارت دیگر عامل ارتباط بین «زمین و آسمان» می میرد و می باید برای جانشینانش نیز «حقانیت حاکمیت» را چاره سازی نمود. در واقع دادن پاسخ به همین پرسش و یافتن یک چاره برای آن است که در بین بنی اسرائیل تعداد 124 هزار به اصطلاح پیامبر را باعث می شود رقمی که اگر قرار بوده باشد که هر یک از آنها صرف یک سال آن وظیفه را انجام داده باشد، می شود 124 هزار سال. یعنی دوتا سه مرتبه بیشتر از عمر انسان «نیندرتال». ده مرتبه بیشتر از عمر انسان کرومانین. بحث روی چگونگی اتفاق این مساله باشد برای بعد. در حالی که در تاریخ اسلام «سقیفه بنی ساعده» به این مشکل پایان داده، ضمن تایید «حقانیت حاکمیت» خلفاء و نوعی از تقدس نسبی به مقام خلافت قایل شدن، از آوردن سلسله نامتناهی بنی اسرائیل دوری جست.

سلسله های شاهی در تمام اشکال آن، با آن که بنیادشان را به صورت عمده به شمشیر و زور عریان مدیون بودند، اما ادامه قدرت و تعیین جانشین را می بایست یا باز هم به زور عریان منوط می کردند و یا این که اصل با صرفه تری را جانشین آن می نمودند. این اصل همان اصل «تقدس خونی» و یا اصل «وراثت» بود. بدین معنا که بعد مرگ زمامدار اولیه، فرزندان و اقارب وی بادر نظر داشت موافقت و مساعدت نزدیکان فرد فوت شده، یک تن به صورت عمده فرزند نرینه وی را به حاکمیت می رسانیدند. امری که در تمام قرون وسطا جریان داشته و اکنون نیز در برخی از کشورها اتفاق می افتد. در برخی مواقع «تقدس خونی» از «تقدس آسمانی» نیز حمایت می شده است.

متناسب با انکشاف شیوه تولید سرمایه داری و به وجود آمدن شهرهای بزرگ در اروپا، و رشد حیات شهری در آن جا و نضج گیری یک فرهنگ بالنده در همان مقطع، اصل «حقانیت حاکمیت» از تقدس آسمانی و خونی برای بار اول به صورت منظم و بدیل منطقی به زمین کشانیده شده مردم یک کشور را مرجع اصلی تفویض «حق» به حاکم معرفی داشتند. در این رابطه به علاوه «روسو» در «قرارداد اجتماعی» و «مونتسکیو» در «روح القوانین» تمام اعضای مرتب «دایرة المعارف فرانس» که به «اصحاب دایرةالمعارف» شهرت یافته اند، به ویژه «دیدرو» نقش براننده ی داشته اند. جمله معروف روسو که از طرف دیدرو نیز بعد ها حمایت گردید مبتنی بر آن که «منشاء و حق حاکمیت از مردم بر می خیزد»، در واقع فصل جدیدی را در تاریخ جوامع بشری و مفهوم «حقانیت حاکمیت» گشوده، از آن به بعد نقش و تایید مردم از حقانیت حاکمیت، جای و محل به خصوص خود را در درون جوامع سرمایه داری احراز نمود. این تایید که در بسا کشورها با تدوین قانون اساسی در آن کشور و نقش عامه مردم در انتخاب و تطبیق آن تبارز عملی یافته بود، با پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی سابق مفهوم جدیدی پیدا نمود. چه «قانون اساسی اتحاد شوروی از منشاء حاکمیت برداشت دیگری دارد (داشت) و آن را به «زحمتکشان شهرها و روستاها» معرفی می کند «که شوراها ی نمایندگان زحمتکشان نمایندگی آنها دارند (داشتند)». آشوریان، کتاب و صفحه قبل.

با ختم دوران شگوفایی و آغاز دوران گنبدگی و انحطاط سرمایه داری آزاد، و تکامل آن به امپریالیزم، با اشغال کشور های دیگر و ایجاد روابط مستعمراتی جدید، نوع دیگری از حاکمیت ها به وجود آمد. به خصوص بعد از جنگ عمومی دوم - که به وسیله قدرت های استعماری بر مردمان کشور های مستعمره، به زور سر نیزه همان نیروهای متجاوز و اشغالگر تحمیل گردید؛ در چنین کشور هایی اداره های مستعمراتی «حقانیت خویش را در حاکمیت» از تایید نیروهای اشغال کننده و نهاد های مورد استفاده آنها در سطح بین المللی اخذ نموده چه بسا در تقابل خونین با مردم خود آن کشور قرار گرفته باشند. نمونه بارز این نوع از اداره های مستعمراتی را می توان در جریان سه دهه اخیر در کشور ما افغانستان به وضاحت مشاهده نمود. چه

همان طوری که رژیم دست نشانده فاجعه ثور و سیاه روز 6 جدی «حقانیت حاکمیت» خویش را از شوروی آن زمان و پیمان «وارسا» می گرفت ، «ببرک امریکایی» نیز در تقابل خونین با مردم «حقانیت حاکمیت» خویش را در قدم اول مرهون «امریکا و انگلیس و به درجه دوم ناتو و سازمان ملل» می باشد . هرگاه خواسته باشیم بحث منشای «حقانیت حاکمیت» را خلاصه نماییم ، باید بنویسیم که در کل چهار نوع منشاء وجود داشته است . منشای «قدسی حقانیت حاکمیت یعنی مذهبی و شرعی» ، منشای «سنتی حقانیت حاکمیت یعنی انتصابی و خونی» ، منشای «قانونی حقانیت حاکمیت یعنی دموکراتیک و مردمی» و منشای «استعماری حقانیت حاکمیت یعنی ارتش متجاوز قدرت های امپریالیستی» . برگردیم به بحث اعضای «طویله اورژانس»:

«بصیر رنجبر» که در دامان ناپاک به اصطلاح «حزب دموکراتیک خلق افغانستان جناح پرچم - حدخا» پرورش یافته و با آب دهن خیانت کاران و جنایت کاران بنامی چون «ببرک ، کشتمند ، نجیب و . . .» گلو تازه نموده است ، وقتی بحث روی کلمه «شهید» متمرکز می گردد با پر رویی یک «ببرکی» تمام عیار ، با حسن استفاده از عقب مانی ، هم سرشتی و هم طرازی رهروان «اسلام سیاسی» و دامان های ناپاک آنها ، به اصطلاح از درب عقب داخل بحث شده ، زیر پوشش «تقدیس نفس حاکمیت» ، ضمن آن که تلاش می ورزد تا دست نشانگی آن «عجوزه هزار داماد» را از انظار پنهان نماید ، می خواهد تا تپه «مرنجان» را که به صورت عمده مدفن خابینین به ملت است ؛ به همان نام کذابی تپه «شهدا» از نو مسما سازد . هم وطن !

من به این موضوع حدود سه سال قبل به صورت مستقیم تماس گرفتم ، که هر گاه نیروهای ملی و مردمی قادر نشوند تا «معیار های ارزشی» مشخصی را به غرض تثبیت و تفکیک نیروهای ملی از دشمنان ملت ، قهرمان ملی از خابین ملی ، خدمتگار و تبهکار ، مجاهد و منافق ، فرزند میهن و نوکر متجاوز استعمار گر ، جانباخته به خاطر آزادی میهن و ساطور دست اجانب و . . . به وجود نیاورند و برای پذیرش آن معیار ها جد و جهد لازم نداشته باشند ؛ دیری نخواهد گذشت که مزدوران بی مقدار روس اشغالگر ، نظامیان پاکستان ، ارتجاع آخندی ایران ، عوامل و جواسیس آشکار سازمانهای اطلاعاتی امریکا ، انگلیس ، فرانسه ، آلمان ، اسرائیل و . . . جلادان خویش را شهید و خابینین به ملت را قهرمان ملی جازده با امکانات گسترده تبلیغاتی خون و یاد شهدای راستین این مرز و بوم را نیز به لجن بیالابند .

این دیده درایان می کوشند تا در قدم اول از دست و دل بازی و حاتم بخشی های اسلام سیاسی سود جسته ، شهدای بی گورو کفن این میهن ، جانباختگان راه آزادی کشور ، پیشمرگان راه رهایی ، رفاه اجتماعی و بهرورزی انسان در بند این کشور و قافله سالاران لشکر صیانت از شرف و وجدان انسانی را با گرگسان و لاشخوار های «حدخا» ، هم طراز و هم هویت بسازند ؛ به دوام آن خواهند کوشید تا باز به اجساد شهدای ما بی حرمتی نموده ؛ واقعه های 25 سنبله 1358 * را از نو احیا نمایند . مگر نه این است که هیچ وجدان سالمی نمی تواند یک رزمنده شجاع راه رهای میهن را به با یک سرباز مزدوری که به خاطر چند روبل و یا دالر به کشتار هم میهن اش دست می یازد ؛ یک سان بداند ؟ مگر نه این است که در پیشگاه تاریخ در هیچ کجای کره ارض ، زندانی دربندی که به جرم عشق به میهن و انسان آن در انتظار مرگ به سر می برد با یک زندانبان خود فروخته نمی تواند یک حکم را داشته باشد ؟

این مزدور روس به خوبی می داند که در طول تاریخ هیچگاهی یک حاکمیت ، حقانیت خویش را از نفس حاکمیت نگرفته است . با آن که در تاریخ صد ها و هزاران بار ، حاکمیت ها به زور سرنیزه ، کشتار و کله منار ها به وجود آمده اند . مگر در تمام حالات وقتی پای بحث «حقانیت» به میان آمده است و یا به عبارت دیگر زمان تبارز سیمای فریب دولت فرارسیده است ، آنها به اجبار برای حفظ ظاهر هم که شده ؛ حقانیت حاکمیت خویش را یا پایه «قدسی» بخشیده اند ، یا سنتی و یا هم مردمی . این هم پر واضح است که چرا «رنجبر» تلاش می ورزد تا از نفس تقدس حاکمیت حرکت نماید . او به خوبی می داند که حاکمیت «حدخا» به علاوه آن که با تکیه بر کوهواره ی از جنایات به وجود آمده بود به اصطلاح حقانیت خویش را مرهون کمک های «انترناسیو نالیستی!» زمامداران شوروی آن روز بود .

از آن گذشته این پرچمی میهن فروش با ، این موضع گیری خابینانه رمز بقای تمام پرچمی ها را «هر پالانی را خر شدن» تذکار داده به تجاوز گران امریکایی و سایر شرکای آنها خود را پیش کش می نماید . او به زبان حال و قال به دشمنان میهن می گوید ، که برای او و هم قطارانش ، نفس حاکمیت تقدس داشته برای آنها هیچ فرقی نمی کند که دست بیعت به چه کسی بدهند . امریکا و یا روسیه ؟ ایران و یا پاکستان ؟ چین و یا انگلیس ؟ و . . . آنها مزدورانی اند که غرض از ایجاد آنها چاکری و خدمت گزاری به زور و ستم است . از طرف کی و بلائی کی هیچ فرقی نمی کند . و اما به این فرزند سیاسی خلف ببرک مزدور باید گفت :

ما را عقیده بر آن است که نه فهم فقهی بر اصول و فروع دین ، نه جریان خون معینی در عروق ، نه زور ، جبر و کشتار و نه هم وابستگی به این و یا آن قدرت بیگانه ، هیچ کدام با تاکید بیشتر هیچ یک و هیچ کدام به یک حاکمیت ، حقانیت نمی دهد . بلکه آنچه یک حاکمیت را برخوردار از حقانیت می سازد آراء ، تایید و شرکت

فعال و مستقیم مردم یک کشور است در تعیین سرنوشت خود شان . این فقط انتخاب و حمایت مستمر مردم یک کشور است که می تواند منشای « حقانیت حاکمیت » گردد .

و اما آن جایی که ملا مجاهد این کاسه لیس دیروری I.S.I و غلام حلقه به گوش امروزی روس ، ایران و هند از «اعلای کلمه الله» و «جهاد فی سبیل الله» یاد آوری می کند باید تذکر داد، وی باتمام خجالتی که از این موضع گیری در خود احساس می نماید و آنهم به اندازه ایست که نامبرده از خجالت به طرف کمره نمی تواند نگاه نماید ، مذبحخانه تلاش می ورزد تا چند نکته را از انظار مردم ما کتمان نماید :

1 - اومی خواهد با این استدلال هزاران تن از پاکبازترین ، فداکار ترین و آگاه ترین فرزندان این میهن را که با عشق به میهن ، آزادی ، رفاه و شگوفایی آن بی هراس از مرگ ، در پیشاپیش مردم خود به جنگ «حدا» و بداران روسی آنها شتافته، سر دادند اما شرف انقلابی خویش را به مبادله نگذاشتند ، ایستاده جان دادند اما خمیده و در انقیاد نزیستند ، از جان گذشتند اما از جانان « میهن » نگذشتند ؛ از صف شهدای در خون خفته ملت بیرون کشیده ، بدان وسیله در دراز مدت دامن پاک یک جنبش را لکه دار نماید .

2 - این چوب دست ربانی - مسعود در بسا مواقع ، نمی تواند آزمندی و انحصار طلبی برخاسته از مواضع ارتجاعی فکری اش را حتی در قبال مفهوم « شهید » نیز نمایش ندهد . اسلام سیاسی و لشکر غارت گر آن همان طوری که بعد از استحاله قدرت از هفت ثوری ها به هشت ثوری ، زیر پوشش اصطلاح فقهی « دار الحرب » دار و ندار مادی کشور را به تاراج و بیغما برده و در بازار های پاکستان و منطقه به فروش رسانیدند ، آنچه قابل انتقال بود اعم از بی جان و جاندار ، حیوان ویا انسان ، از تطاول و تاراج جنایتکارانه آنها مصون نمانده ؛ ذات و سرشت کثیف شان را بار دیگر در معرض قضاوت تاریخ قرار دادند ؛ چه وی با این طرز استدلال مقام « شهید » را نیز انحصار طلبانه به خودی ها نسبت داد . این علاقه مندی نه به خاطر آن است که او ویا امثال او به « شهید » ویا مقام « شهادت » کدام احترامی قایل اند . هدف آنها از این صغرا و کبیرا چیدن ها ، حاصلی می باشد که از این فیصله به دست می آید . شما خواهید دید ، که این وطن فروشان در آینده نزدیک لایحه حمایت از خانواده های شهدا را تدوین و فیصله نموده ، از آن طریق دکان کاسبی جدیدی برای خویش خواهند ساخت . شما خواهید دید که لایحه نویسان و قانون گزاران چگونه به علاوه ی آن که غرامت « چلم های » شان را خواهند گرفت از آدمها گذشته برای **بز و بزغاله های** شان هم « حق شهادت » طلب خواهند کرد . این ها به گفته مردم « دولک برای غولک خود » زده هیچ نوع همبستگی دیگری با شهدای ملت ندارند .

3 - ملا مجاهد ضمن در فشانی نکته با اهمیت دیگری را نیز به میان کشید . بدان معنا که از نظر وی تمام افرادی که در جنگ های بین تنظیمی از همان ابتدا به قتل رسیدند ، هیچ یک از آنها شهید نبوده همه قربانیان جنگ خانمان سوز بودند . به علاوه کسانی که بعد از استحاله قدرت و در زمان حاکمیت ربانی - مسعود و ملا عمر از هر طرف که کشته شده اند هیچ یک شهید نبوده ، همه قربانیان جنگ اند . از آن گذشته تمام آنهایی که امروز از هر دو طرف جنگ به اصطلاح از طالب و دولت دست نشانده به خاک می افتند ، هیچ یک شهید نبوده باز هم قربانیان جنگ می باشند .

به خاطر این موضع گیری می باید به جناب ملا مجاهد جایزه داد . **از کجا معلوم که هر دو طرف جنگ یعنی نیروهای ناتو و طالب هر دو جوایزی جداگانه ارسال نداشته باشند ، زیرا از دید هر یک از آنها قدسیت و حقانیت مبارزه طرف را زیر سوال بردن ، امریست در خور پاداش .** او وقتی جنگ های بین تنظیمی و دوام آنرا در زمان حاکمیت های ضد انسانی ربانی و ملا عمر به مثابه جنگ داخلی دانسته و کشته شدگان آن زمان ها را قربانیان جنگی می نامد بدون آن که خواسته باشد، حقانیت آن درگیری ها را زیر سوال برده و به زبان دیگر آنها را باطل اعلام می دارد . **من هم در این امر با ملا مجاهد هم عقیده هستم -** خوب در صورتی که آن جنگ ها حق نبوده و باطل بوده اند ، تمام آنهایی که به این باطل دست یازیده ویا فرمان صادر نموده اند ، باید مورد مواخذه قرار گیرند ؛ مگر نه این است که مردم را بر حسب یک امر باطل کشتن ویا به کشتن دادن ، قتل نفس به شمار آمده از جمله گناهان کبیره به شمار می رود؟ آنهم نه یک نفر ویا ده نفر **- هر چند یک تن هم خیلی زیاد است -** بلکه به ده ها هزار انسان بی گناه و بی خبر از همه جا .

ملا مجاهد !

تو که آن جنگ ها را به درستی باطل معرفی کردی ، آیا می توانی بگویی که مسوولین آن امر های باطل چه کسانی بوده و اکنون به چه کاری اشتغال دارند ؟ می توانی بنویسی ، آن اموالی که از غارت طرف مقابل برده و بر آن مبنا کاخ های امروزی تان را بنیاد گذاشته آید ، به مثابه مال حرام در قید چه حکمی می آید ؟ از همه گذشته می توانی بنویسی ، که زنانی را که یکی از دیگری * در جریان آن درگیری ها به بیغما برده بودید ، همخوابگی با آنها شامل کدام حکم گردیده و حاصل آن همخوابگی ها از قماش کدام نوع حرام زاده هایی اند ؟ می توانی بنویسی که همین حالا در دور دسترخوان خودت و همقطاراننت به چه تعداد از آن نوع زنان دردمند و زجر کشیده و زنازادگان حلقه زده در انتظار فتوای جدیدی می باشند ؟

از اینها گذشته ، بیش از دو دهه است که مشتی جیره خوار و از خود فروخته هر سال به یاد « مزاری سفاک » سینه چاک نموده نوحه سر می دهند که وای « بابه مزاری شهید بی همتای کشور ». بیش از شش سال است که به میلیون هادالر از بابت قرضه های اسارت بار امپریالیستی به خاطر به درک واصل شدن قاتل مستقیم مردم افشار نانکچی و قاتل بی رحم سایر شهریان کابل یعنی احمد شاه مسعود به باد فنا داده می شود ، همین چند روز قبل با به خون غلتیدن « کاظمی » و هم سگالانش این جیره خواران خوان هر متجاوز و غارت گری ، از «ببرک امریکایی تا قانونی روسی » و از « که تا مه » اداره مستعمراتی گریبان چاک نموده با سید الشهدا نامیدنش تاریخ را به تمسخر گرفتند . حال اگر از صمیم قلب به آنچه می گویی باور مند هستی ، چطور هست که دیگر کلمه شهید را از نام آن قربانیان جنگ های داخلی حذف نموده ، عین مساله را در «طویلۀ اورژانس» نیز مطرح نمایی ؟ آخر مگر نه این است که مزاری ، مسعود و کاظمی در جنگهای داخلی بین قدرت مداران کشته شده اند ؟

جالب ترین بخش صحبت ملامجاهد ، قسمتی است که در رابطه با امروز در فشانی می نماید . او به خاطر آن که « ببرک امریکایی » گویا نماز می خواند و مسلمان است ، خیزش و جهاد علیه وی را مردود اعلام داشته ، ضمن آن که چنان امری را باطل می داند ، طرف مقابل را نیز واجب القتل و مباح الدم دانسته ، در نتیجه جنگ علیه آنها را نیز امر مقدسی نمی داند . به عبارت دیگر هر دو طرف جنگ را فاقد « حقانیت » معرفی می دارد . **این ملا مجاهد عجب آدم راستگویی هست !؟** - حال کسی بیاید و از این ملا بپرسد : تو که قیام و خیزش طالب را به خاطر متشروع بودن « ببرک امریکایی » مردود دانسته ، کشته های آنها را شهید نمی دانی ، بنا بر موضع گیری سیاسی که داری و با شرکت در پارلمان اداره مستعمراتی جیره خوار متجاوزین می باشی ، می تواند پرسش بر انگیز نباشد . اما این که کشته های خودتان را یعنی آن فریب خوردگانی را که برخی به خاطر اجبار اقتصادی و برخی هم روی فشار های قومی و منطقه یی اما در کل بر حسب اعتمادی که به همچو تو ، « دین فروشی » دارند ، در پیشاپیش قوای اشغالگر به غرض کشتار خلق خود گام برمی دارند ، نیز شهید ندانسته و قربانی معرفی می نمایی ، می دانی به چه معناست ؟ چنین اعتقادی می رساند که تو وامثال تو آگاهانه به دنبال باطل روانید . بدان معناست که تو وامثال تو به صحت و سلامت راهی که می روید اعتقاد ندارید .

و اما برای فرزندان این میهن ، این که «ببرک امریکایی» در عوض روزانه 5 بار به نماز ایستادن ، 24 ساعت سر از سجده بر ندارد و به گفته مردم کابل « قیله را سوراخ کند » ، این که تو وامثال تو روز صد بار به اسلامیت « ببرک امریکایی » شهادت دهید ، این که از امریکا تا روسیه و از پاکستان تا ایران و تمام کشور های جهان به مناسبت ترس از ضحاک زمان و عربده های دیوانه وارش ، حاکمیت وی را حقانیت ببخشند ، تا زمانی که یک سر باز خارجی در کشور ما وجود دارد ، تا زمانی که خون خلق ما به وسیله سربازان اجنبی ریخته می شود ، تا زمانی که به گفته « ببرک امریکایی » غرش B52 حیات و ممات ما را رقم می زند ، تا زمانی که ما خود این حق را به دست نیاورده ایم که صاحب اختیار در تعیین سرنوشت خویش باشیم ، حرکت آزادیخواهانه خلق ما علیه امپریالیزم و ابیادی خود فروخته بومی آن « حقانیت » داشته ، خون تک تک افرادی که در این مسیر به زمین می ریزد به علاوه آن که در تاریخ از اهمیت بسزایی برخوردار است ، نهال آزادی و بهروزی کشور را نیز آبیاری می نماید . در این جا باید افزود ، تاریخ نشان داده که هرگاه توده ها جذب نیروهای ارتجاعی و عقب گرا گردیده و به لشکر آنها پیوسته است ، بیشتر از همه چنین حالتی به علت ضعف نیروهای انقلابی و نبود آنها در عرصه مبارزه خونینی که توده ها در آن پا گذاشته اند می باشد . در چنین حالتی بر تمام آن نیروهایست که ادعای پیشرو بودن دارند تا به ضعف و نبود مرگبار خویش خاتمه داده ، از « پس آهنگی » بدر شوند . در پیشاپیش مردم خود قرار گرفته ، ماحصل خون آنها را از دستبرد رهنزان گوناگون من جمله ارتجاع سفاک « در اینجا بخوانید طالب » صیانت نمایند .

ناگفته پیداست ، که این سنگر آنقدر بلند ، رفیع و پر عظمت است ، که کرگسان اسلام سیاسی و نواله خواران امپریالیزم هیچ گاهی توان پرواز به آن بلندا و رفعت را ندارند . این درست همان سنگریست که پای منادیان اسلام سیاسی در لجن وابستگی گیر کرده ، توان راه پیمایی بدان سمت را ندارند . این سنگر که سنگر دفاع از میهن و دفاع از آزادی انسان دربند آن است ، همان رزمگاه واقعی می باشد ، که به خون غلتیدگان آن را « شهید » و یا قلب تاریخ گویند .

توضیح :

*- بر اساس گزارشات شاهدین عینی بعد از آن که زنده یاد «عزیز طغیان » ، مقابل درب قطعه منتظره نمبر یک شناسایی شده و اقدام به دستگیری اش صورت گرفت ، وی نیز ضمن فرار به مقاومت مسلحانه دست یازیده ، طی یک جنگ و گریز با متعاقبین خلقی ، سرانجام در محل « پل آرتل » به اساس اصابت چند گلوله بر بدنش ، بیشتر از آن بابسکل را کنترل نتوانسته ، از بالای پل به دریا افتاد . جنایتکاران »

حداً» بی بعد از فیر چندین ضربه بر پیکر آن فرزند دلیر و بی همتای خلق افغانستان ، و حصول اطمینان از شهادتش ، به جسد خونبارش نزدیک شده ، سخیف ترین بی احترامی ها را نسبت به آن انجام دادند

** - از اواسط سال 1359 بعد از جنگ خونینی که بین افراد حکمتیار و افراد ربانی در «تکانه و جلریز» صورت گرفت ، هر دو طرف با صدور حکم تکفیر طرف مقابل که از جانب رهبری شان دریافت داشته بودند ، دختران و حتی زنان شوهر دار طرف مقابل را با خود به غنیمت برده ؛ از آن خود ساختند . این عمل کثیف و ضد انسانی به مرور در جریان جنگهای بدخشان و تخار و سایر نقاط به مثابه یک سنت زشت ادامه یافته ، با اطمینان می توان گفت ، که هنوز هم عده ی کثیری از آن بانوان با جبر و عنف مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند . این قلم خود در اواخر سال 62 ضمن تماسی ، که با یکی نزدیکان «مولوی عارف» قوماندان عمومی جمعیت اسلامی در کوه صافی و یکی از افراد مکتبی نزدیک به مسعود ، که به فرمان مسعود و به خواست روسهای اشغالگر و در بدل پول نقد نیروهای «ساما» را ضمن یک توطئه از بین برد ؛ داشتم اطلاع دقیق حاصل نمودم که مولوی نامبرده از چهار زن تحت تصرف ، سه تن آن را به زور از منطقه حزب اسلامی با خود آورده بود . یکی از آن سه تن از خود شوهر و اطفال چندی نیز داشت مگر آن مولوی به زور آنها را تصاحب نموده مورد استفاده جنسی قرار می داد .